

بسمه تعالی

وارث مسلمان مانع از رسیدن ارث به دیگر ورثه غیر مسلمان می شود؟

یکی از موضوعاتی که مبتلابه جامعه، و مورد توجه فقها، حقوقدانان و قانون گذاران ما است پاسخگویی به سؤالاتی پیرامون حقوق اقلیت های دینی و چگونگی تعامل فیما بین آنان و دیگر هموطنان مسلمانشان در جامعه اسلامی است.

براستی پیروان ادیان رسمی، کلیمیان، مسیحیان و زردشتیان که براساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آئین و معتقدات دینی آنان مورد احترام بوده و از رسمیت برخوردار است از نظر حقوق شهروندی تا کجا و تا چه اندازه می توانند با اتکاء به این اصل قانون اساسی از مزایا و امکانات جامعه برخوردار بوده و حقوق آنان چگونه تأمین می شود؟ قوانین موضوعه کشور چگونه به این موضوع پرداخته و قانون مدنی جمهوری اسلامی به صورت خاص چه جایگاهی برای آنان قایل است؟

پیشترمجلس شورای اسلامی در ماده ۸۸۱ مکرر الحاقی سال ۱۶۱ قانونی به تصویب رساند که براساس آن وارث مسلمان حاجب دیگر ورثه بوده و از رسیدن ارث به وراثی که مسلمان نیستند مانع می شود متن ماده ۸۸۱ مکرر به شرح ذیل است:

" کافر از مسلمان ارث نمی بردو اگر در بین ورثه متوفای کافر ، مسلم باشد وراث کافر ارث نمی برند،گرچه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مسلم باشند."

این موضوع با واکنش محققان و صاحب نظران حوزه و دانشگاه، کارشناسان و اساتید زبده فقه و حقوق مواجه شده است،که یکی از آنان استاد بزرگوار آیه الله محمد هادی معرفت از اساتید بنام حوزه علمیه قم می باشند. ایشان نسبت به این مسئله نگاهی محققانه داشته است که ذیلاً از نظر می گذرد:

در خصوص اینکه آیا وارث مسلمان مانع از تصاحب ارث به دیگر ورثه غیرمسلمان می شود یا خیر محقق بزرگوار مرحوم صاحب جواهر می گوید :

۱- اگر کافری بمیرد و چند وارث کافر و یک وارث مسلمان داشته باشد تمامی میراث او به وارث مسلمان می رسد حتی اگر آن وارث مسلمان مولای نعمه یا ضامن جریده باشد و وراثت غیر مسلمان نزدیکترین قرابت را با میت داشته باشند.

۲- اگر میت غیر مسلمان وارث مسلمانی نداشته باشد، وارث غیر مسلمان چنانچه وارث اصلی باشد از او ارث می برد.

۳- چنانچه میت مرتد باشد و وارث مسلمان نداشته باشد وارث او امام و حاکم اسلامی است و در روایتی وارث کافر هم از او ارث می برد که این روایت از شواذ است.

۴- چنانچه میت مسلمان وارث کافری داشته باشد آنان از او ارث نمی برند و در صورت نبود وارث مسلمان تمام ارث متعلق به امام و حاکم مسلمین است.

۵- اگر کافری قبل از تقسیم ارث مسلمان شد با دیگر وراثت شریک می شود و لیکن اگر بعد از قسمت کردن ارث مسلمان شد بهره ای نخواهد داشت.

شاهد ثانی درباره مسأله اول یعنی وجود وارث مسلمان و دیگر وراثت غیر مسلمان اظهار نظر کرده است که این حکم یعنی عدم انتقال ارث به وراثت غیر مسلمان در صورت وجود وارث مسلمان بین اصحاب، از شهرت برخوردار است بلکه گویا خلافتی در او نیست و در میان اخبار و احادیث دلیل صریحی بر این حکم وجود ندارد مگر ۱- روایت حسن بن صالح از امام صادق (ع):

براساس این روایت از امام صادق نقل شده که فرمودند وارث مسلمان حاجب وراث غیر مسلمان می شود و خود از میت کافر ارث می برد اما کافر نه مانع ارث وراث مسلمان می شود و نه از میت مسلمان ارث می برد.

اثبات حکم براساس روایت حسن بن صالح غیر حسن است مگر اینکه مدرک حکم را اجماع بدانیم.

صاحب جواهر گفته اند که در مورد این حکم اختلافی بین فقها نمی بینم بلکه هر دو قسمت اجماع بر این حکم وجود دارد بلکه درباره اجماع آنگونه که از منابعی از قبیل موصلیات، خلاف، سرائره نکهت، تنقیح و کشف اللسام نقل شده است مستفیض و فراوان است. علاوه بر خبر حسن بن صالح که ضعف آن با اجماع نقل شده جبران می شود.

۲- روایت مرسله ای که کلینی نقل کرده است: مرحوم کلینی در روایتی مستند به جعفر بن محمد که او هم از ابن ابی رباط نقل کرده است که او نیز بصورت مرفوعه نقل کرده که امیرالمؤمنین فرمود اگر فردی ذمی در زمان حیات پدرش مسلمان شد و والدینش فرزندان دیگری داشتند پس از آنکه پدر از دنیا رفت، وارث مسلمان تمامی مال او را به ارث می برد و فرزندان و همسر غیر مسلمان او با وجود وارث مسلمان هیچ ارثی نمی برند.

در برابر اجماع ادعایی و دو روایتی که نقل شد، یعنی روایت حسن بن صالح و مرفوعه ابن ابی رباط، روایتی دیگری است که مرحوم کلینی از علی بن ابراهیم نقل کرده است که او از پدرش و او از عبدالرحمن ابن نجران که او از عده زیادی نقل کرده و همگی از امام صادق^(ع) که از او سؤال شد درباره یهودی یا نصرانی که می میرد و فرزندان مسلمان و غیر مسلمان دارد حضرت فرمود آنان بر موارث خودشان و براساس آن ارث می برند.

عبدالرحمن ابن نجران فردی موثق است و در روایاتی که نقل می کند کاملاً مورد اعتماد است بنابراین خبر حسن بن صالح که شیخ طوسی «ره» درباره او گفته وی زیدی مذهب و بتری است و روایاتی که تنها به او مستند می شود متروک العمل و غیر قابل استناد است نمی تواند با آنچه از ابن ابی نجران نقل شده است معارضه نماید. و همچنین است مرفوعه ابی رباط یا جعفر بن محمد رباط که هر دو ناشناخته و در کتب رجال مورد توجه قرار نگرفته اند.

بنابراین پس از اثبات غیر قابل استناد بودن روایات مورد اشاره، جز اجماعی که ادعا شده است مستند دیگری باقی نمی ماند. همانگونه که شهید ثانی نقل فرموده هر چند که از ظاهر عبارت آن مرحوم بر می آید که اهمیتی برای این اجمال نیز قایل نیست. در مثل چنین مسأله ای که اهمیت ویژه و بزرگی دارد می بایست بر رکنی رکن اتکاء داشته و مستنداتی قوی در اختیار داشته باشد بخصوص بعد از اطلاع از روایت صحیحه ای مثل روایت ابن ابی نجران که فردی مورد وثوق و در آنچه روایت می کند مورد اعتماد فقهاء امامیه است. بنابراین روایات ضعیف و روایات نقل شده از افراد ناشناخته ای مثل روایات مورد اشاره و همچنین اجماعی که احتمال می دهیم اجماع مدرکی باشد، شایستگی معارضه با روایت صحیحه ای مثل صحیحه ابن ابی نجران ندارد. و صحیحه ابن ابی نجران صراحت دارد در اینکه آنان بر موارث خود هستند به این معنی که اگر مورث فردی کتابی بود، و وارثان برخی هم کیش او و برخی دیگر از غیر دین او بودند توزیع ارث برای هر یک از وراث براساس حقی است که دارند.

مرحوم شیخ طوسی این روایت را چنین تأویل و توجیه کرده است که معنی جمله «آنان بر موارث خود هستند» یعنی اینکه آنان بر میراث استحقاقی خود طبق مقرراتی که در نزد ما

مسلمانها وجود دارد خواهند بود و ما مشخص کردیم که اگر مسلمانان با کفار در میراث با هم باشند ارث به مسلمانان می رسد نه به کفار.

ایشان این بحث را به آنچه در کتب مفصل خود به بحث گذاشته است ارجاع داده چنانکه در کتاب ارزشمند خلاف گفته است: اگر غیر مسلمانی از دنیا برود و فرزندی مسلمان و فرزندی غیر مسلمان از خود برجای گذارد تنها فرزندان مسلمان او میراث بر وی خواهند بود شیخ طوسی می گویند این نظریه هیچگونه مخالفی ندارد، مستندات مورد استدلال ایشان اجماع و اخباری است که نقل شد و مستند دیگری ارائه نداده است.

در کتاب مبسوط فرموده است وارث مسلمان، به تمام ارث نایل می شود خواه اینکه این وارث جزء وارث نزدیک باشد یا وارث دور قرابت آنان از ناحیه پدر باشد یا از طرف مادر وارث مسلمان مانع ارث بری تمامی ورثه غیر مسلمان می شود هر چند آنها از نظر قرابت به میت نزدیکتر باشند.

ایشان ادامه دادند که بر این مسأله افزوده می شود آنچه کلینی از محمد بن رباط نقل کرده اند و روایت مزبور را به عنوان تقویت موضع خود نقل نموده اند.

سپس گفته اند که اگر صحیحه ابن ابی نجران را بر معنای ظاهریش حمل کنیم باید بگوییم که نوعی از تقیه در آن دیده می شود و باید آن را حمل به نوعی تقیه کنیم و مراد شیخ طوسی از اینکه روایت ابن ابی نجران را باید به نوعی تقیه حمل کنیم این است که این روایت موافق مذهب بعضی از فقهای عامه است.

ایشان در مورد حدیث ابن محبوب از حسن بن صالح ثوری که از امام صادق نقل کرده است که حضرت فرمودند اگر آب چاه به اندازه کر بود هیچ چیز آن را نجس نمی کند چنین اظهار کرده اند که ما قبلاً توضیح دادیم حکم چاه ها با احکام برکه ها متفاوت است آب چاه با ملاقات عینی نجس، نجس می شود خواه اینکه آب آن قلیل باشد یا کثیر پس توجیه خبری که

از امام صادق نقل شده این است که خبر را به نوعی تقیه حمل کنیم چرا که این نظر با مذهب بعضی از عامه موافق است سپس در ادامه اظهار داشتند که علاوه بر اینکه راوی خبر نیز ضعیف است چرا که حسن صالح زیدی بتری است که روایات اختصاصی او قابل اعتماد نبوده و متروک است.

در پاسخ شیخ باید گفت که مذهب رایج در بین فقها عامه این است که هیچ مسلمانی از کافر ارث نمی برد چه اینکه ورثه دیگری که غیر مسلمان باشند وجود داشته باشد و یا وجود نداشته باشد و او خود تنها وارث میت باشد کماینکه کافر هم مطلقاً از مسلمان ارث نمی برد. ابن قدامه گفته است که اجماع اهل علم است که کافر از مسلمان به هیچ عنوان ارث نمی برد و جمهور صحابه و فقهاء بر این عقیده اند که مسلمان از کافر ارث نمی برد این نظریه از ابوبکر، عمر، عثمان، علی، اساقه بن زید و جابر بن عبدالله انصاری نقل شده و به همین نظریه فتوا داده اند عمرو بن عثمان، عروه، زهری و عطاء و طاووس حسن و عمر بن عبدالعزیز و عمرو بن دینار و ثوری و ابوحنیفه و اصحابش و مالک و شافعی و فقهای صاحب نام دیگر. ابن قدامه گفته است که همین نظر مورد عمل، است. البته ابن قدامه خلاف این نظریه را به عمر و معاذ و معاویه نسبت داده است و گفته است که اینان ارث کافر را به مسلمان داده اند اما ارث مسلمان را به کافر نداده اند.

ابن قدامه گفته است که این نظریه به محمد حنفیه و علی بن الحسین و سعید بن مصیب و مسروق، و ابن معقل و شعبی و نخعی و یحیی بن یعمر و اسحاق نسبت داده شده است. او گفته است که آنچه از آنان نقل شده مورد وثوق نیست و نمی توان پذیرفت که اینان بر این نظریه هستند چرا که احمد بن حنبل گفته است بین مردم در اینکه مسلمان از کافر ارث نمی برد خلافتی نیست او گفته است که مستند، روایتی که از اسامه بن زید است که از پیامبر نقل کرده که آن حضرت فرمود نه مسلمان از کافر ارث می برد و نه کافر از مسلمان. این

حدیثی است که مشتق علیه است و کسی در این نظر خلاف ندارد. و همچنین از آن حضرت نقل شده که فرمودند اهل دو ملت و دو دین هیچ چیز از همدیگر به ارث نمی برند.

ابن قدامه گفته است که چون پیوندی بین مسلمان و غیر مسلمان وجود ندارد بنابراین مسلمان از کافر ارث نمی برد همینطور که کافر از مسلمان ارث نمی برد.

و در روایت صحیحه است که عمر گفت، از اهل ملت های دیگر ارث نمی بریم همانطور که آنها از ما ارث نمی برند بنابراین پس رأی و نظر متداول بین عامه عدم ارث مسلمان از کافر است بصورت مطلق و این نظریه است که باید از مخالفت با آن اجتناب کرد و اگر تقیه ای باشد در مخالفت با این نظر رایج در بین اهل سنت باید باشد نه رأی شاذی که از هیچیک از صاحبان مذاهب اهل سنت که به طریقی قابل اعتماد و مورد وثوق باشد به ما نرسیده است و ملاحظه شد که امام احمد بن حنبل که یکی از چهار امام و پیشوای فقهی اهل سنت است قایل به عدم ارث بطور مطلق بود و مدعی بود که در این زمینه اختلافی در میان مسلمانان نیست که مسلمان از کافر ارث نمی برد و از همینجا است که باید گفت هیچ جایگاهی برای تقیه از کسی که در این معرکه درگیر نیست وجود ندارد.

و اما تأویل روایت ابن ابی نجران به معنای روایت آن است که آنان به همان میزاشی که مطابق مذهب ما مستحق آن هستند ، مستحق خواهند بود. خود شیخ طوسی اعتراف نموده اند که این گونه برداشت از روایت خلاف ظاهر لفظ و بلکه مخالف صریح روایت است، چرا که آن چه در شریعت ما ثابت است این است که آنان در معاملات بمعنای عام کلمه طبق دین و آئین خود عمل می کنند ، کما اینکه وارد شده که برای هر قومی نوع خاصی از نکاح و ازدواج است. پس سخن حضرت که فرمودند " هم علی موارثهم " یعنی اینکه آنان به همان چیزی که در دین خود پای بندند عمل می کنند و ارث آنان نیز طبق همان است و هیچ دلیلی برای تغییر و

رویگردانی لفظ از ظاهر معنای خود که تقریباً صریح است وجود ندارد، مگر اجماع ادعا شود که آنهم به احتمال زیاد مستند به خبری ضعیف است.

شگفت آورتر از تأویل صورت گرفته در مورد روایت ، تعجب او یعنی صاحب وسایل از سخن شهید ثانی است. سخنی که در مسئله مورد بحث بعنوان قول فصل و حرف آخر شناخته می شود ، آن مرحوم فرموده است " هیچ دلیل صریحی از اخبار بر این حکم نیست مگر روایت حسن ابن صالح " و اثبات حکم بوسیله روایاتی مثل این روایت ، نازیبا و نامعقول است.

مرحوم صاحب وسایل از این نظریه ابراز شگفتی کرده و گفته است سخنی شگفت و عجیب است اما اینجانب در پاسخ صاحب وسایل می گویم جای شگفتی نیست بعد از آنکه دریافتیم این نظریه طبق قواعد اصولی ، نظریه ای متین بوده و از استحکام لازم برخوردار است، چرا که حکمی به این اهمیت و وزانت با خبری که از یک راوی تبری غیر قابل اعتماد نقل شده است به اثبات نمی رسد، بویژه اگر با تاویل حدیث صحیح الاستاد و صریح همراه باشد.

والعلم عندالله.